

<div><span></span></div>	<div><span></span></div>	<div><span></span></div>	<div><span></span></div>	<div><span></span></div>	<div><span></span></div>
<div><span></span></div>	<div><span></span></div>	<div><span></span></div>	<div><span></span></div>	<div><span></span></div>	<div><span></span></div>
<div><span></span></div>	<div><span></span></div>	<div><span></span></div>	<div><span></span></div>	<div><span></span></div>	<div><span></span></div>
<div><span></span></div>	<div><span></span></div>	<div><span></span></div>	<div><span></span></div>	<div><span></span></div>	<div><span></span></div>
<div><span></span></div>	<div><span></span></div>	<div><span></span></div>	<div><span></span></div>	<div><span></span></div>	<div><span></span></div>
<div><span></span></div>	<div><span></span></div>	<div><span></span></div>	<div><span></span></div>	<div><span></span></div>	<div><span></span></div>
<div><span></span></div>	<div><span></span></div>	<div><span></span></div>	<div><span></span></div>	<div><span></span></div>	<div><span></span></div>
<div><span></span></div>	<div><span></span></div>	<div><span></span></div>	<div><span></span></div>	<div><span></span></div>	<div><span></span></div>
<div><span></span></div>	<div><span></span></div>	<div><span></span></div>	<div><span></span></div>	<div><span></span></div>	<div><span></span></div>
<div><span></span></div>	<div><span></span></div>	<div><span></span></div>	<div><span></span></div>	<div><span></span></div>	<div><span></span></div>

ویژه نامه ***خراسان*** در سی و دومین سالگرد فتح خرمشهر- شنبه ۳ خرداد۱۳۹۳



## فتح‌خدايي



**ایمان سهرابی**– امیر بازنشسته «محمد کاظم تارخ» نیز با صحبت هایش درباره عملیات فتح خرمشهر میهمان ما می‌شود. در زمان فتح خرمشهر دانشجوی دانشگاه افسری و نیروی گردان ۱۲۲ تیپ ۷۷ امام حسین (ع) بوده است. تارخ خاطره خود از فتح خرمشهر را این طور بازگو می کند: سال ۱۳۵۹ و ۱۸ ماه پس از پیروزی انقلاب، وارد عمل شدیم. نیروی زمینی ارتش، انسان محور و نیروهای هوایی و دریایی تجهیزات محور است. به همین دلیل نیروی زمینی اهمیت بیشتری دارد. در سایه خیانت های لیبرال ها و دولت موقت ارتش آسیب زیادی دید. در همین فضاها بود که شهید سپهبد ولی …۱ قره نی استعفا کرد و چندروز بعد نیز ترور شد و اولین شهید ترور بعد از انقلاب نام گرفت. ارتش به مناطق ناآرام کردستان اعزام شد و سپاه هم به عنوان نهالی نوپا به فرمان حضرت امام(ره) تأسیس و همراه ارتش شد. ما هم در ترکمن صحرا، آذربایجان غربی، بلوچستان، کردستان و خوزستان مشغول بودیم. قانون اساسی هم تصویب شد ولی قانون های اجرایی تغییر نکرد. وجود شخصیتی مثل بنی صدر به جای آن که انجام امور را تسهیل کند، مانع بود و همین موضوع سبب شد تا نتوانیم در کشور حالت فوق العاده ایجاد کنیم. وقتی جنگ شد، کشور حالت فوق العاده نداشت. دشمن در یک حمله غافلگیرانه تجاوز کرد. اگر چه ما پیش بینی هایی داشتیم. حتی شهید فلاحي بنی صدر را به کردستان برد و صف نیروهای دشمن را به او نشان داد و گفت: این ها برای پیک نیک نیامده اند؛ برای حمله آمده اند. وقتی جنگ شد، ما نمی توانستیم در همان روزهای اول

## بصره را از صدام طلبکار هستیم

دشمن را پس بزنیم. به همین دلیل هدف ما در اوایل جنگ توقف و تثبیت دشمن در همان منطقه اولیه بود. با ۸۷ عملیات کوچک و محدود دشمن را متوقف و در برخی موارد پیشروی هم کردیم.

**یک بصره از صدام طلبکار هستیم**

تارخ درباره نقش خراسان در جنگ می گوید: هدف قرارگاه های نصر و فتح عبور از کارون و هدف قرارگاه قدس عبور از کرخه کور بود. خراسانی ها در همه عرصه ها از ماجرای گنبد در فروردین ۵۸ گرفته تا حصر آبادان و فتح خرمشهر و حتی در عملیات فتح المبین و در فتح بستان حضور داشتند. جایی نیست که عملیات انجام شده باشد و ردپایی از خراسان نباشد. او درباره اتحاد بین ارتش و سپاه هم متذکر می شود: ما آن قدر وجوه مشترک داریم که جایی برای افتراق نیست. بر همین اساس امروز نیروهای مسلح ما ید واحده است. برابر قانون، ارتش و سپاه یک روح در ۲ بدن هستند. او خاطره ای نیز از عملیات بیت المقدس بازگو می کند: دی ماه ۱۳۶۰ در منطقه شوش حضور داشتم. یکی از دوستان با دوربین یک نقطه برجسته را در افق نشان داد که منطقه دفاعی ما بود. صدام آن زمان گفت اگر ایران سایت های ۴ و ۵ را بگیرد، خرمشهر را به ایران پس می دهم. آن منطقه در عملیات فتح المبین آزاد شد. حالا نوبت خرمشهر دژ نفوذناپذیر عراقی ها بود. نیروهای زیادی تقریباً ۲ برابر عملیات فتح المبین در خرمشهر مستقر شده بودند. تصور این که این اراضی را آزاد کنیم، مشکل بود. اما اخلاص ناشدنی ها را شدنی کرد. صدام گفته بود اگر خرمشهر را آزاد کردید، بصره را می دهم و الان یک بصره به ما بدهکار است. غرور و عزتی که آن روز بر ملت حاکم شد، واقعا دیدنی بود.

## پیروزی با درایت فرمانده و غفلت دشمن

لنگیدنش را نمی دانستم تا این که یکی از بچه ها گفت: پایش تیر خورده است. به او گفتم: برای در مان به عقب برگرد تا مشکلی برای پایت به وجود نیاید. اما او گوش نکرد و به کار خود ادامه داد. تا این که در مرحله چهارم و در منطقه به شهادت رسید. خاطره دیگری هم از شهید رمضان عامل دارم او فرمانده یکی از گردان های تیپ ۲۱ امام (رضاع) بود وقتی مامور شدم به گردان ایشان بروم او را دیدم که می لنگد. از او علت را پرسیدم. گفت وقتی می خواستم تانکر آب را جا به جا کنم پایه تانکر از جا در رفت و روی پایم افتاد. به او گفتم خب عقب برگرد تا پایت فغونت نکند ومشکل جدی برایت پیش نیاید. اما گفت امشب شب عملیات است اگر بروم نیروها روحیه شان را از دست می دهند. با همان پای مجروح نیروها را هدایت کرد. قرار بود ساعت ۱۲ به خط بزنند. ساعت ۱۲:۳۰ که من او را دیدم گفتم: «چرا تک نزدیدی؟» جواب داد: «عراقی ها الان بیدارند. بلافاصله پس از نماز صبح و اقامه نماز که عراقی ها خواب هستند به خط می زنیم.» همین کار را هم کرد و با موفقیت بر دشمن پیروز شد.این که رزمندگان اسلام با امکانات و تعداد کم بتوانند بر دشمن پیروز شوند و هزاران عراقی را به اسارت بگیرند نشان دهنده نصرت الهی است. عراقی ها اگر چه امکانات زیادی داشتند اما نتوانستند از این سلاح ها و امکانات استفاده کنند. امکانات عراقی ها به قدری بود که تا هفته ها و ماه ها از خرمشهر سلاح و مهمات جمع آوری می کردیم.

**سمیه صادقی**– سردار نجاتی مدیر کل بنیاد حفظ آثار و ارزش های مقدس خراسان رضوی که در عملیات بیت المقدس معاون گردان زرهی تیپ ۲۱ امام (رضاع) بوده است، درباره نقش خراسان در آزادسازی خرمشهر چنین می گوید: « تیپ های جواد الاثم(ع) و ۲۱ امام رضا(ع) در عملیات آزادسازی خرمشهر در کنار دیگر رزمندگان حضور داشتند. تیپ ۲۱ امام رضا(ع) با استعداد ۱۹ گردان شرکت کرد و من هم به عنوان معاون گردان زرهی تیپ انجام وظیفه کردم.

تیپ ۲۱ امام رضا(ع) در مرحله اول در محور قرارگاه قدس (۱۰ اردیبهشت ۶۱) و در مرحله دوم (۱۶ اردیبهشت) در جبهه میانی و در مرحله سوم (۱۹ اردیبهشت) در آزاد سازی دژ مرزی در منطقه کوشک و حسینیه وارد عملیات شد و در مرحله چهارم نیز پس از آزاد سازی خرمشهر در منطقه پاسگاه زید و شلمچه که مرز بسته شده بود وارد عملیات شدیم و در همین منطقه بود که شهید خادم الشریعه به شهادت رسید.خاطره ای هم از یکی از هم‌زمان خود به نام شهید مصطفی شاملو دارم. او از پاسداران مشهد بود و به عنوان دیده بان در

عملیات بیت المقدس در همان مرحله اول و هنگام عبور از کرخه پایش تیر خورد و می لنگید. علت



## آزادی خرمشهر و سطل های بستنی

نیروهای مهندس رزمی نیز علاوه بر نیروهای تدارکات و … در گردان حضور داشتند. من تا ۴ روز مانده به عملیات در آن منطقه حضور داشتم و در آن فاصله مجروح شدم و بایک بالگرد ۲ ملخه به عقب برگشتم و به تهران رفتم روی تخت بیمارستان در تهران بودم که خبر پیروزی رزمندگان را در خرمشهر شنیدم. در آن عملیات ما به دژ عراق رسیدیم. کل هویزه، پادگان حمیدیه و … به تصرف ما درآمد و نیروهای عراقی بزدلانه فرار می کردند. عراقی ها تا جنوب بستان نیرو داشتند. پس از فتح خرمشهر، دسته های مختلف مردم اهواز و خرمشهر با چراغ های روشن خودرو و کف و سوت زنان شیرینی و سطل های بستنی را به رزمنده ها می دادند و تا نزدیکی ایستگاه حسینیه مردم بستنی آورده بودند.

**دعای امام (ره) در جماران و خوشحالی نیروها در خرمشهر**

سنگر سازان بی سنگر را امام(ره)نامگذاری کرد. گل سرسبد سنگرسازان راننده های بولدوزر بودند. آن ها یقین داشتند که بایک مشت خاکریز می توانند جان خیلی ها را حفظ کنند. راننده ای به نام شهید درویش زاده در بین راننده های بولدوزر حضور داشت که سکو می زد. این راننده در عملیات بیت المقدس خود را به ۱۷ کیلومتری دژ رساند. درویش زاده سکو می زد تا تانک ها روی آن بروند و دژ را بزنند. لودر او اولین لودری بود که خود را به نزدیکی عراقی ها رساند. در عملیات والفجر ۸، سه جاده بصره– فاو، ایستگاه ام القصر و البهار مناطق حساسی بود. شهید درویش زاده شب اول خودش را به جاده آسفالت ر ساند و لیبر زد و همان جا به شهادت رسید. پارسا، شغفتی خود را دوران دفاع مقدس را نیز این طور بیان می کند: از دژ ما تا دژ عراق به قدری آتش دشمن فراوان بود که انسان ناخودگاه می ترسید. آن زمان لحنه ای به ذهن من آمد که این چه عشقی است که با این آتش، بچه ها را پیش می برد. به نظر من این نفس و دعای امام (ره) در جماران و دعای خیر والدین بچه ها بود که باعث می شد بچه ها با شور و هیجان فراوان پیش بروند.

## استحکامات چند لایه عراق دور

### خرمشهر



**صادقی**– جانباز ۷۰ درصد سردار محمود باقفرزاده به عنوان فرمانده یکی از گردان های خط شکن تحت امر شهید صادق متوسلی در عملیات بیت المقدس حضور داشته و جزو رزمندگانی است که پس از آزاد سازی خرمشهر در مسجد جامع این شهر سجده شکر به جا آورد و از غم از دست دادن هم‌زمانش اندوهگین و غمزده بود اما با شنیدن این پیام معروف که سوم خرداد سال ۶۱ از رادیو اعلام

شد که: «شوندگان عزیز توجه فرمایید شوندگان عزیز توجه فرمایید خونین شهر، شهر خون آزاد شد»، احساس شعف و شادمانی وجودش را فراگرفت. … او می گوید: لحظاتی که می خواستیم به خرمشهر وارد شویم گمرک خرمشهر در تصرف دشمن بود و درگیری زیادی بین رزمندگان و عراقی ها بود که ناگهان متوجه شدیم برخی از نیروهای ما از پل فلزی به سمت کشتارگاه شهر و بعد از آن از کنار کارون به طرف

گمرک رفته و از پشت دشمن را محاصره کرده اند. با همین حرکت گمرک در اختیار نیروهای خودمان قرار گرفت. مراحل بعدی پیشروی با توجه به استحکاماتی که عراق در اطراف شهر ایجاد کرده بود کار را سخت تر می کرد. عراق به قدری به استحکاماتی که ایجاد کرده بود مطمئن بود که اصلا فکر نمی کرد رزمندگان ایرانی بتوانند به این استحکامات نفوذ کنند. استحکامات جدید دشمن از ۵ کیلومتر مانده به خرمشهر آغاز شده بود عراق با ایجاد سیم خاردار خاکریز دوجداره و کانال آب در حاشیه شهر ایجاد تپه هایی از ویرانه های خانه های مردم خرمشهر و دژ آهنی با استفاده از کنار هم گذاشتن خودروهای مردم و همچنین کندن کانال آب فکر می کرد رزمندگان نمی توانند خرمشهر را دوباره باز پس گیرند. وضعیت ما هم که تعداد زیادی از رزمندگان مان مجروح یا به شهادت رسید بودند خوب نبود اما باز هم با گذشت و اخلاص ، ۷۰۰ نفر از رزمندگان ما به سمت خرمشهر حرکت کردند و از این استحکامات گذشتند و توانستند تعداد زیادی از نیروهای عراقی را اسیر کنند.پس از به اسارت ر آوردن عراقی ها مانده بودیم این همه عراقی را چگونه به عقب برگردانیم. به ناچار از آمبولانس هایی هم استفاده می کردیم برای بردن اسرا. علاوه بر این از یک دستگاه «کمپرسی» که مردم برای پذیرایی از رزمندگان پر از هندوانه و مواد غذایی کرده و به این منطقه فرستاده بودند هم استفاده کردیم و تعداد زیادی اسیر عراقی سوار این کمپرسی شدند. نکته جالب توجه این بود که با هیچ یک از اصول نظامی نمی خواند که به یک بسیجی جوان برای انتقال این اسرا به عقب ماموریت دادیم. او هم که نمی توانست به راحتی سوار این کمپرسی شود همان ابتدا اسلحه اش را به یکی از اسرای عراقی داد و بعد هم عراقی ها کمکش کردند که سوار قسمت بار این کمپرسی شود. یعنی یک رزمنده ایرانی اسلحه اش را به دشمنش می دهد و بعد از او پس می گیرد. اینها همه نشان دهنده ترس و وحشت عراقی ها از بسیجیان بود ترسی که خدا در دل آن ها انداخته بود.

**می دانستیم حمله می کنید اما ……**

خاطره دیگری هم دارم. قرار شد شهید رمضان عامل با یک گردان و به صورت محدود در منطقه دژ مرزی خرمشهر به عراقی ها تک بزنند شهید عامل برعکس بقیه عملیات ها پس از اذان صبح به دشمن تک زدند و تعداد زیادی از عراقی ها را در حالی که در خواب بودند به اسارت زد آوردند. از یک اسیر عراقی به عربی پرسیدم: «مگر شما از حمله ما مطلع نبودید؟» جواب داد: ما می دانستیم شما حمله می کنید و برای همین طبق دیگر عملیات هایی که شما انجام می دادید تا ساعت ۲ صبح بیدار و آماده بودیم تا این که نزدیک اذان صبح شد فکر کردیم که شما منصرف شده اید و حمله به شب دیگری موکول شده است بنابراین تصمیم گرفتم با خیال راحت بخوابیم و خوابیدیم …… ولی ناگهان با صدای شما از خواب بیدار شدیم و الان هم که اسیر شما هستیم.

## اسارت ۴۰ عراقی با اسلحه بدون فشنگ

**مصطفی عبدلهی**– عباس تیموری، سرهنگ بازنشسته سپاه هم در روزهای آزادسازی خرمشهر به عنوان یکی از نیروهای گردان شهیدتوسلی در منطقه حضور داشت. خاطره او از آن روزها نیز شنیدنی است:خرمشهر که آزاد شد تعداد اسرای عراقی آن قدر زیاد بود که بسیاری از رزمنده ها به تنهایی مسئولیت گروهی از اسرا را بر عهده می گرفتند.یادم هست در همان زمان یکی از بسیجی های کم و سن و سال را که

اهل کهنوج کرمان بود دیدم که حدود ۴۰ سرباز عراقی را به خط کرده بود و آن ها را هدایت می کرد. چهره اش کمی مضطرب بودو احساس کردم از چیزی نگران است.

از او پرسیدم ماجرا چیست و پاسخ داد: به سنگرهای عراقی ها در خرمشهر که رسیدم همه گلوله های کلاشینکف را برای شلیک هوایی استفاده کردم تا عراقی ها از سنگرها بیرون بیایند. همه آن ها هم بیرون آمدند، تسلیم شدند و در یک خط قرار گرفتند. من هم پشت سر آن ها به راه افتادم و به این سمت هدایت شان کردم، اما حتی یک گلوله هم در اسلحه ندارم که اگر خطایی کردند شلیک کنم. … به لطف خدا عراقی ها آن قدر از ما می ترسیدند و رعب و وحشت تمام وجودشان را تسخیر کرده بود که حتی در برابر یک بسیجی ۱۵ ساله که فشنگی هم نداشت توان ایستادگی و مقاومت نداشتند. راستش را بخواهید خودمان به خوبی می دانستیم که این وحشت عراقی ها به خاطر توانایی ما نیست چون نه از نظر تعداد نیروها و نه از نظر توان نظامی قابل مقایسه با عراقی ها نبودیم.

شاید باورتان نشود که بگویم نیروهای عراق در خرمشهر آن قدر مهمات و ادوات جنگی داشتند که ما تا ۲ سال پس از آزادسازی خرمشهر از این انبار مهمات برای ادامه جنگ استفاده می کردیم اما خودآن ها با وجود داشتن این همه امکانات به خاطر ترسی که خداوند از ما در دل هایشان انداخته بود روحیه ایستادگی و مقاومت نداشتند. ۳۶ هزار نیروی عراقی در قالب ۱۱ یگان و لشکر و ۳ هزار ادوات زرهی در خرمشهر حضور داشتند. با همه این شرایط در روز سوم خرداد و بعد از فتح خرمشهر بیش از ۱۴ هزار نیروی عراقی تسلیم شدند و در جاده خرمشهر– اهواز پیاده به حرکت درآمدند، طوری که طول صف این اسرا به حدود ۳۰ کیلومتری می رسید.